

ارسال: ۱۴۰۳/۶/۲۸

پذیرش: ۱۴۰۳/۷/۴

10.22034/nf.2026.473189.1334

## بازتاب‌پنداری هندوایرانی دربارهٔ رزم افزار ویژهٔ پهلوان در شاهنامهٔ فردوسی

چنگیز مولایی\* (استاد گروه فرهنگ و زبان‌های باستانی، دانشکدهٔ ادبیات فارسی و زبان‌های خارجی، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران)

**چکیده:** مقاله حاضر متضمن پیشنهادی دربارهٔ شرح بی‌تی از شاهنامهٔ فردوسی است که تا به حال تعبیر قانع‌کننده‌ای برای آن ارائه نشده است. بیت مورد نظر به صورت زیر در گزارش مربوط به نخستین جنگ کی قباد با تورانیان، در توصیف آرایش سپاه ایران و زیناوندی دستان سام، آمده است:

پس پشتشان زال با کی‌قباد  
به یک دست آتش به یک دست باد

از محققان عده‌ای «آتش» و «باد» را کنایه از «تندی و شتاب» دانسته و مصراع دوم را در توصیف جناحین سپاه ایران تصور کرده‌اند و عده‌ای دیگر «آتش» را استعاره از «شمشیر» و «باد» را استعاره از باره‌ای به شمار آورده‌اند که زال زیر ران دارد. اما هیچ‌یک از این تعبیر صائب به نظر نمی‌رسد. در متون هندی و ایرانی باستان و متن‌های فارسی میانه شواهد کافی در دست است که نشان می‌دهند از دیرباز هندوایرانیان آتش را به سان رزم‌افزاری تلقی می‌کردند که ایزدان رزم‌یوز و یلان پرخاشخ‌ر با آن قوای تاریکی و نیروی شر را در هم می‌شکستند و بدین وسیله طراوت و شادایی را برای جهان و شادکامی و فرخندگی را برای جهانیان به ارمغان می‌آوردند. به گمان ما، مضمون و محتوای بیت مورد بحث در واقع بازتابی از همین تفکر کهن هندوایرانی است که بر طبق آن زال برای نبرد با تورانیان، که بدون تردید در حماسهٔ ملی ایران مظهر و نمودی از قوای شر هستند، با آتش و باد مسلح می‌شود تا با این دو افزار، که به ملازمت آن‌ها در متون اوستایی هم اشاره شده است، قوای خصم را در هم شکنند.

**کلیدواژه‌ها:** زال، آتش، آذرخش، گرز، باد، زین‌ایزار.

\* cmowlaee@yahoo.com.au

در شاهنامهٔ فردوسی، در گزارش مربوط به نبرد کیقباد با افراسیاب، در توصیف آرایش سپاه ایران و زیناوندی پهلوانان برای نبرد با تورانیان می‌خوانیم:

بپوشید رستم سلیح نبرد	چو پیل ژیان شد که برخاست گرد
رده برکشیدند ایرانیان	بیستند خون ریختن را میان
به یک دست مهرباب کابل خدای	دگر دست گزدهم جنگی پپای
به قلب اندرون قمارن رزم‌زن	ابا گرد کشواد لشکرشکن
پس پشتشان زال با کیقباد	به یک دست آتش به یک دست باد
به پیش اندرون کایوانی درفش	جهان زو شده سرخ و زرد و بنفش

(فردوسی، ۱۳۸۶، د ۱، ص ۳۴۵-۳۴۶، ب ۷-۱۲)

موضوع مورد بحث ما در گفتار حاضر تعبیر «به یک دست آتش به یک دست باد» در بیت پنجم از ابیات فوق است که تا به حال شرح قانع‌کننده‌ای برای آن ارائه نشده است. خالقی مطلق (۱۳۸۹): (۳۷۷/۱) در اینجا آتش و باد را کنایه از «تیزی و شتاب» دانسته و مصراع را به این صورت معنی کرده است: «یعنی دو جناح راست و چپ لشکر ایران در تیزی و شتاب همچون آتش و باد بودند». اینکه «آتش» و «باد»، به ترتیب، مظهر و نماد «تیزی و شتاب» هستند فارغ از تردید و گمان است، اما اینکه مصراع در توصیف جناحین سپاه استعمال شده باشد محلّ تردید است؛ چه، مطابق نصّ صریح شاهنامه، در آرایش سپاه ایران، زال همراه با کیقباد پشت سر دلاوران و نبردگانی قرار گرفته‌اند که میمنه و میسره و قلب را شکل می‌دادند. بدین ترتیب، کاملاً بعید می‌نماید که شاعر، پس از توصیف آرایش سپاه ایران، به فاصلهٔ یک بیت، آن هم پس از ذکر جایگاه زال و کیقباد، مصراع بی‌یاورد که، به جای توصیف زال و کیقباد و بیان یکی از ویژگی‌های پهلوانی جهان‌پهلوان (یا شاه ایران)، در توصیف جناحین لشکر باشد. بی‌گمان این مصراع، چنان‌که ترتیب کلام به‌صراحت نشان می‌دهد، مربوط به زال و کیقباد است و از این دو نیز، به شرحی که خواهد آمد، به احتمال قریب به یقین باید در بیان زیناوندی خرق عادت زال باشد که خود احتمالاً تجسم حماسی ایزد زمان بوده است.

کزازی به‌درستی مصراع «به یک دست آتش به یک دست باد» را به زال مربوط دانسته و در شرح اجزای آن آورده است: «آتش استعارهٔ آشکار از شمشیر است و باد از بازه‌ای که زال در زیر ران دارد؛ از دیگر سوی، با مجازی که می‌توان آن را از گونهٔ کل و جزء دانست، از اسب، افسار آن خواسته شده است، که در دست پهلوان بوده است» (کزازی، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۳۰۹). خانم‌بهنر (۱۳۹۳، ج ۳، ص ۳۰۸) نیز «آتش» را

استعاره از شمشیر تیز و برّان و صیقل‌داده درخشان و «باد» را استعاره از اسب بادپا دانسته و برای بیت دو تعبیر ارائه کرده است؛ مطابق تعبیر اول، که متأثر از رأی کزازی است، مصراع «به یک دست آتش به یک دست باد» به زال و کیقباد، هر دو، ربط داده شده و در معنی بیت آمده است: «... در پشت این افراد زال و کیقباد [بودند که] در یک دستشان شمشیر درخشان و آتشگون بود و در دست دیگر افسار اسب بادپیما». بر اساس تعبیر دوم، که متأثر از تعبیر خالقی مطلق است، مصراع دوم بیت مورد بحث چنین معنی شده است: «یک سوی سپاه ایران [چونان] آتش [پرشتاب و تند بر دشمنان حمله‌ور] بود و سوی دیگر [چونان] باد [می‌دمید و می‌تازید]».

تعبیری که کزازی و به پیروی از او بهفر درباره مصراع «به یک دست آتش، به یک دست باد» ارائه کرده‌اند در وهله اول آراسته و قابل تأمل به نظر می‌رسد، لیکن دو ایراد اساسی بدان وارد است: نخست این‌که از لفظ «آتش» در شاهنامه، مطابق جست‌وجویی که نگارنده به عمل آورده، جای دیگری به‌عنوان استعاره‌ای برای «شمشیر» استفاده نشده است و این مصراع تنها موردی است که در آن چنین کاربردی، هرگاه صحّت داشته باشد، دیده می‌شود؛ دیگر اینکه کزازی و بهفر در اینجا «باد» را استعاره از «اسب» دانسته‌اند و، از آنجا که چنین مفهومی را سازگار با عبارت «به یک دست باد» ندیده‌اند، مجبور شده‌اند تصوّر کنند که مطابق گونه‌ای مجاز کل و جزء از «اسب» نیز «افسار» آن اراده شده که زال در دست داشته است و این تعبیری بسیار غریب و دور از ذهن است و بعید به نظر می‌رسد که سخن‌سرای توانایی چون فردوسی چنین استعاره باردی را به کار برده باشد که بیشتر شبیه استعاره‌های مورد علاقه شعرای سبک هندی است؛ ضمناً، باید به یاد داشت که «افسار» از لوازم اسب است و رابطه بین افسار و اسب مشمول رابطه کُل و جزء نمی‌شود.

با عنایت به ترتیب طبیعی کلام در ابیات زیر:

پس پشتشان زال با کیقباد      به یک دست آتش به یک دست باد

به پیش اندرون کاویانی درفش      جهان زوشده سرخ و زرد و بنفش

می‌توان یقین داشت که مصراع دوم بیت اول در توصیف زال است و بیت بعدی، چنان‌که از ترجمه بنداری هم بر می‌آید، در توصیف کیقباد: «و وقف وراءهم الملكُ كيقباد مع زال يخفُّ على رأسه درفشه الميمون» (کیقباد با زال پشت سرشان بود و درفش فرخنده بر (فراز) سرش (= کیقباد) در اهتزاز بود) (بنداری، ۱۹۷۰، ص ۹۹؛ قس ترجمه فارسی، ۱۳۸۲، ص ۷۰)؛ با این تفاوت که بنداری، برخلاف قول صریح فردوسی، زال را در معیت کیقباد آورده و مصراع «به یک دست آتش به یک دست باد» را نیز ترجمه نکرده است. حال باید دید مراد از آتش و بادی که زال در آوردگاه در دست داشته است چیست.

شواهد و قراین کافی در متون ودایی و اوستایی در دست است که نشان می‌دهند، مطابق پنداری

هندوایرانی، و با قدری احتیاط، شاید پنداری هندواروپایی، آتش، علاوه‌بر کارکردی که در پهنهٔ گیتی داشته است، ابزار و وسیله‌ای در دست ایزدان و بغان رزم‌یوز برای در هم شکستن نیروهای شرّ و تاریکی، اهریمنان و دیوان، بوده است. بر اساس چنین تصوّری، در هند باستان، vajra یا آذرخش، که مظهر آسمانی آتش این جهانی محسوب می‌شد، رزم‌افزار مخصوص و ویژهٔ ایزد ایندرا به شمار می‌رفت که بنا به روایتی taviṣṭr (ریگ‌ودا، ماندالای یکم، سرود ۳۲، بند ۲؛ نک. Grassmann 1877, vol. II, p 33) و به روایتی دیگر kāvyā Uśana (ریگ‌ودا، ماندالای یکم، سرود ۱۲۱ بند ۱۲؛ نک. ibid, p 125) آن را ساخته و به او داده‌اند و با همین رزم‌افزار است که ایندرا ازدهای کیهانی vṛtra را می‌کشد<sup>(۱)</sup> و آب‌ها را، که گاه به‌سان بانوانی زیبا و به‌اندام و گاه به‌صورت ماده‌گاوانی شیرده تجسم یافته‌اند، از غار آسمانی او آزاد می‌کند. به‌عنوان مثال، در ریگ‌ودا، ماندالای یکم، سرود ۳۲، بند ۵، کشته شدن ورتره به دست ایندرا، با رزم‌افزار ویژهٔ آن ایزد جنگ، به این صورت گزارش شده است:

ahan vṛtram vṛtratarā vyamsam indro vajreṇa mahatā vadhena / skandhāmsīva  
kuliśenā vivṛkṇāhiḥ śayata uparṅk pṛthivyāh.

ایندرا با آذرخش، رزم‌افزار بزرگ (خویش)، ورتره، خصم بزرگ فراخ‌شانه (= کُبری)<sup>(۲)</sup> را بیوژد؛ ازدها، به‌سان (تنهٔ درختی که) شاخه‌هایش با تبر بریده شده، پست بر زمین افتاده است (قس. Grassmann 1877, vol. II, p 33-34).

علاوه بر آذرخش، که نماد آیینی گرز ایندراست، آتش زمینی هم، با نام آگنی (Agni)، که به عنوان تشخص آتش آیینی یزش از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و کانون شعر آیینی ودایی است، نقشی عمده و اساسی در نبرد با دیوان و اهریمنان، ارواح خبیثه و قوای شر ایفا می‌کند. در سرودی او تیرانداز خوانده شده (ماندالای ۴، سرود ۴، بند ۱) یا با تیراندازی مقایسه شده است (کتاب ۱، سرود ۷۰ بند ۱۱) که شعله‌اش را به‌سان لبهٔ آهن تیز می‌کند (ماندالای ۶، سرود ۳، بند ۵). کهن‌ترین خویشکاری آتش نسبت به آیین آن سوزاندن و نابود کردن ارواح خبیثه و جادوی خصم است. با پرتو و روشنائی خود اجنه را دور می‌کند (ماندالای ۳، سرود ۱۵، بند ۱) و به همین لحاظ ملقب به rakṣohan «دیوکش، نابودکنندهٔ دیو و اهریمن» است (ماندالای ۱۰، سرود ۸۷، بند ۱). هنگامی که برافروخته می‌شود جادوان و اجنه را با دندان‌هایی از آهن به کام می‌کشد و با تف و حرارت خود می‌سوزاند (همان، بندهای ۲، ۵، ۱۴). او طایفهٔ جادوان را می‌شناسد، به همین لحاظ از او درخواست می‌شود تا آنان را در هم شکند (آثروه ودا، کتاب ۱، سرود ۸ بند ۴؛ نک Whitney 1971, Vol. I, p 9). اگر چه ایندرا (و به‌علاوه، برهسپتی، اشوین‌ها و سومه) نیز در خویشکاری راندن و طرد دیوان زمینی با آگنی مشارکت دارند، اساساً این خویشکاری تنها از آن آگنی بوده است، چنان‌که خویشکاری کشتن اسوره‌ها یا دیوان آسمانی در

اصل از آن ایندرا بوده و سپس تر به اگنی انتقال یافته است (MacDonell, 1974, p 95). در متون ایرانی نیز، از *اوستا* گرفته تا ادبیات دوره میانه، آتش نقش قابل توجهی در نابود کردن دیوان و اهریمنان و جادوان و قوای شرّ و تاریکی بر عهده دارد. از نبرد آذر، پسر اهورامزدا، با اژدهاگ بر سر تصاحب فرّه کیانی گرفته تا زیناوند شدن انسان نخستین یا هرمزدبسی با آتش برای نبرد با قوای تاریکی، همه گواه این مدعا است. اما پیش از پرداختن به جزئیات این روایات، لازم است نکته‌ای درباره *vajra*ی ایندرا یادآوری شود و آن اینکه معادل این واژه در متون اوستایی به صورت *vazra* استعمال شده و این واژه همان است که بعدها با تحوّل آوایی به صورت «گرز» به فارسی رسیده است. در متن‌های اوستایی، با اینکه *vazra*- دیگر مفهوم آذرخش ندارد و صرفاً ابزاری برای کوبیدن خصم است، مهم‌ترین ابزار ایزدان، از جمله ایزد مهر، به شمار می‌رود، چنان‌که مهر، سوار بر گردونه خود، کران تا کران زمین را می‌پیماید و با گرز خود دیوان و اهریمنان را سر می‌کوبد (قس یشت ۱۰ بندهای ۲۶، ۹۷ و ۹۹؛ نک ۱۲۰-۱۲۳؛ Gershevitch 1959, p 86-87; 120-123). توصیفاتی که در *اوستا* از گرز مهر ارائه شده است (همان، بندهای ۹۶ و ۱۳۲؛ Ibid. p 121, 138-139) یادآور همان توصیفاتی است که در وداها درباره *vajra* آمده است (قس ریگ‌ودا، ماندالای یکم، سرود ۵۷ بند ۲؛ ماندالای ۴ سرود ۲۲، بند ۲؛ همان، سرود ۱۷ بند ۱۰؛ Grassmann 1876, Vol. I, p 130, 124؛ نیز نک Malandra, 1973, p 281-283). ظاهراً واژه اوستایی *vazra*- (یا شاید گونه مادی آن) به صورت «گرز» نیز به فارسی رسیده و در ترجمه فارسی *مقامات* حریری به معنی «برق» استعمال شده است (رواقی، ۱۳۶۵، ص ۱۲۷، ۱۵۰) و این امر حاکی از آن است که *vazra*- در ایرانی باستان نیز، همانند معادل ودایی خود، احتمالاً در معنی «آذرخش» به کار می‌رفته است. علاوه بر این، گونه دیگری از واژه مورد بحث به صورت *vadra*، که احتمالاً گونه جنوب غربی آن بوده است، با تحوّل آوایی به صورت «گرد» به فارسی رسیده و در قوامیس لغت فارسی، از جمله *برهان قاطع*، به «برق، شعله‌ای که به وقت باریدن در هوا به هم می‌رسد» تعبیر شده است (برهان خلف تبریزی، ۱۳۶۱، ذیل گرد) و به نظر می‌رسد که واژه با همین معنی در شاهنامه فردوسی مکرر در ابیاتی نظیر «نشست از بر بادپایی چو گرد / ز دز رفت پویان به دشت نبرد» به عنوان مشبه به سرعت و تندی استعمال شده است (نک باقری، ۱۳۷۶، ص ۲۳-۴۵)؛ نیز قس واژه فارسی «گرد» (بر وزن صدر)، که به قول صاحب *برهان قاطع* (برهان خلف تبریزی، ۱۳۶۱، ذیل گرد) «سلاح جنگ را گویند».

یکی از زیباترین قطعات اوستایی، در ذکر نقش آتش در نبرد با شرّ، گزارشی است که در *زامیاد یشت* (بندهای ۴۵-۵۰) آمده است. بر اساس این گزارش، سپند مینو و اهریمن، برای تصاحب فرّه کیانی، چالاک‌ترین رسولان خود را اعزام می‌دارند: بهمن، اردیبهشت و آتش، پسر اهورا مزدا، به عنوان رسولان سپند مینو، در میدان نبرد حاضر می‌شوند و اکومن، خشم، اژی‌دهاک و سپیتپور،

که جم را اژه کرد، به عنوان قاصدان اهریمن. در نبردی که اتفاق می‌افتد آتش و اژی‌دهاک همدیگر را تهدید به نابودی می‌کنند و سرانجام آتش است که بر اژی‌دهاک چیره می‌شود و او را از میدان به درمی‌کند:

tinja auuat haṇdācēsaiiaṅha / aže θrizafəm dahāka / yezi aētaṭ niiāsāṅhe / yaṭ  
ax<sup>v</sup>arətəm / frā θβaṃ zadaṅha paiti uzuxšāne / zafarə paiti uzraocaiieni / nōiṭ  
apaiia afrapatāi / zaṃ paiti ahuraḍātəṃ / mahrkāi aṣahe gaēθanəṃ / aḍa ažiš gauua  
paiti apa.gəuruuuiiaṭ / fraxšni uštānō.cinahiia / yaθa ātarš biβiuuāṅha (Yt. 19.50).

هان، این را بدان (/ به یاد داشته باش)، ای اژی‌دهاک سه پوزه اگر این (فرّ) دست‌نایافتنی<sup>(۳)</sup> را برگیری، بر (هر دو) سُرین تو شعله‌ور خواهم شد، بر دهان تو زبانه خواهم کشید، چنان‌که دیگر بر زمین اهوراآفریده، برای مرگ جهان‌های راستی، تاختن نتوانی. پس اژدها، اندیشناک، به سبب علاقه به زندگی، دست‌ها پس کشید؛ چه آتش هراس‌انگیز بود (نک. Humbach, H. and P. R. Ichaporis, 1998, p 43).

یکی از نمونه‌های جالب و قابل‌توجه در متون اوستایی ملازمت آتش و باد در نبرد با دیوان و اهریمنان و درهم شکستن قوای آنهاست. در وندیداد ۸ بند ۸۰ آمده است:

yahmāt kahmāciṭ naēmanəṃ vātō āθrō baoiḍīm vībaraiti ahmāt kahmāciṭ  
naēmanəṃ hazarəyṇa paiti.jasaiti ātarš mazdā ahurahe daēuuanəṃ  
mainiiauuanəṃ təmasciθranəṃ druuatəṃ bižuuaṭ yātunəṃca pirikanəṃca

از هر (سوی) به هر یک از جهات (که) باد بوی آتش بپراکند، بدان سوی می‌آید آتش (پسر) مزدا اهورا، کشنده یک هزار تن از دیوان غیرمادی تم‌چهر (= برخاسته از تاریکی) دروند (= پیرو دروغ) (و) دو چندان از جادوان و پریان (نک. Wolff, 1910, p 376-377).

چنان‌که یادآوری شد، در متون ودایی ایندرا، با گرز آیینی خود، یعنی آذرخش، دیو ورتره را می‌کشد. چنین خویشتکاری‌ای در متون اوستایی به خود آتش نسبت داده شده است. آتش vāzišta، که به گزارش بندهشن (ترجمه بهار، ۱۳۶۹، ص ۹۰) آتش نهفته در ابر است، به مصاف دیو spəñjāyra (یاور -apaōša، دیو خشکسالی در نبرد با تیشتر) می‌رود و او را ناکار می‌کند. از جزئیات این نبرد در متون اوستایی گزارشی در دست نیست و فقط در وندیداد ۱۹، بند ۴۰، ضمن عبارت کوتاهی بدان اشاره شده است: ātrəm vāzištəm frāiiazaēša daēum.janəm spəñjāyṛəm (آتش وازیشه دیوگش، کشنده) سپنجغره را پرستش کن»، اما تفصیل آن در متون پهلوی آمده. به گزارش بندهش (همان: ۶۴): «در آن باران‌سازی (ایزدان با) اسپنجروش و اپوش نبرد کردند و آتش وازیشه گرز فراز گردانید و آب را در ابرها گرم بکرد،

اسپنجروش از آن گرز زدن بغرید، بانگ بکرد، همان گونه (که) اکنون نیز (در) همان نبرد به باران‌سازی تندر و آذرخش پیدا (شود)».

در یک قطعه مانوی به زبان فارسی میانه، درباره اینکه انسان نخستین چگونه پنج عنصر روشنی (یا امهرسپندان) را می‌آفریند و آن‌ها را چون جامه‌ای می‌پوشد و به جنگ تاریکی می‌رود، آمده است:

frāwahr āfur, ud az pas frāwahr, wād, ud az pas wād, rōšn, ud az pas rōšn, āb, ud  
az pas āb, ādur āfur. uš paymuxt hēnd, **uš ādur pad dast dāšt**. ud abar ahriman ud  
dēwān franaft, uš zad ud wadtar kird hēnd (Boyce, 1975, p 66).

آفرینش فروهر و از پس فروهر باد و از پس باد روشنی و از پس روشنی آب و از پس آب آفرینش آتش (بود). او (= انسان نخستین) این (عناصر را چون جامه‌ای) پوشید و آتش به دست داشت و به سوی اهریمن و دیوان فرار رفت و آنان را بزد (= بشکست) و بدتر کرد (= بگشت).

تصور می‌کنم با شواهدی که در گزارش حاضر از متون هندی و ایرانی ذکر شد به خوبی می‌توان دید که در این متن‌ها آتش یا رزم‌افزاری در دست بغان و ایزدان رزم‌بوز برای در هم شکستن قوای شر و تاریکی بوده است یا تشخص ایزدینه آن با دیوان و اهریمنان در نبرد بوده و آن‌ها را در هم می‌شکسته است. نکته قابل توجه این است که در قطعه مانوی اخیر انسان نخستین، برای نبرد با اهریمن و دیوان، «آتش به دست داشت» (uš ādur pad dast dāšt). به تعبیر دیگر، چنان‌که متن به روشنی نشان می‌دهد، او از آتش صرفاً به عنوان ابزاری در دست برای در هم شکستن قوای تاریکی استفاده می‌کند و این در واقع با آنچه در شاهنامه فردوسی درباره مسلح شدن زال با آتش و باد در نبرد با تورانیان آمده است منطبق می‌افتد.

با در نظر گرفتن جمیع موارد مذکور، به نظر می‌رسد بیت مورد بحث ما در شاهنامه، یعنی «پس پشتشان زال با کیباد / به یک دست آتش به یک دست باد» مفهوم روشن‌تری پیدا می‌کند، با این توضیح که، هرگاه در نظر داشته باشیم که زال به تعبیری تجسم حماسی خدای زمان است و جنگ ایران و توران، چنان‌که سال‌ها پیش زنده‌یاد سرکاراتی نشان داده است (سرکاراتی ۱۳۷۸: ۹۹)، بازتابی از نبرد کیهانی خیر و شر در حماسه محسوب می‌شود، آنگاه زیناوند شدن زال با آتش و باد برای در هم شکستن قوای شر کاملاً قابل فهم می‌شود: زال به دستی آتش داشت تا قوای شر را در هم شکند و به آتش بسوزد و به دستی باد داشت تا شعله‌های آتش را بین قوای خصم بگستراند (قس وندی‌داد ۸، بند ۸۰). ضمناً در اینجا نباید نیروی جادوی زال را نادیده انگاشت که در مواردی حتی خود ایرانیان نیز به او نسبت جادو می‌دادند. به عنوان نمونه، در داستان رستم و اسفندیار آمده است، پس از آنکه

زخم‌های تن رستم و رخس، به تدبیر زال و چاره‌گری سیمرخ، التیام می‌یابد و فردای آن روز رستم، سالم و تندرست، سوار بر رخس در برابر سرافریدهٔ اسفندیار حاضر می‌شود و او را به نبرد فرامی‌خواند، اسفندیار، با شنیدن آواز رستم، خطاب به پشتون می‌گوید:

گمانی نبردم که رستم ز راه      به ایوان کشد بپر و گبر و کلاه  
همان بارکش رخس زیر اندرش      ز پیکان نبود ایچ پیدای برش  
شنیدم که دستان جادوپرست      به هنگام یازد به خورشید دست!  
چو خشم آرد از جادوان بگذرد!      برابر نکردم پس این با خرد!

(فردوسی، ۱۳۸۶، د ۵، ص ۴۰۶، ب ۱۳۲۴-۱۳۲۷)

یا در داستان گذر سیاوش از آتش، هنگامی که شاهزادهٔ ایرانی برای اثبات بی‌گناهی خود تن به ور آتش می‌دهد و سربلند از آن بیرون می‌آید، سودابه، در حضور شاه، این گذر فاتحانه را به جادوی زال نسبت می‌دهد:

همه جادوی زال کرد اندرین      نبود آتش تیز با من به کین  
(فردوسی، ۱۳۸۶، د ۳، ص ۲۳۸، ب ۵۳۱)

### پی‌نوشت‌ها

(۱) در اساطیر یونان باستان نیز «آذرخش» رزم‌افزار ویژهٔ زئوس است که سیکلوپ‌ها (Cyclopes) آن را ساخته و در اختیارش قرار داده‌اند و زئوس با همین رزم‌افزار اژدری به نام تیفون (Typhon) را می‌کشد (نک، Tripp, 1970, 605-606). Mjollnir، رزم‌افزار معروف Thor، ایزد جنگ و فیروزی ژرمن‌ها، نیز احتمالاً با واژهٔ روسی mölnija و واژهٔ ولزی mellit (آذرخش) هم‌ریشه است (نک سرکاراتی، ۱۳۷۸، ص ۳۸۷). این موارد ظاهراً حاکی از آن است که تصوّر «آذرخش» به عنوان رزم‌افزار ویژهٔ ایزدان و یلان اژدرکش احتمالاً از پیشینه‌ای هندواروپایی برخوردار است.

(۲) vyárnsa- «گسترنده/پهن کنندهٔ شانه‌ها، فراخ‌شانه» در توصیف مار کبری است (نک Malandra 1973, p 270; Mayrhofer, 1976, p III/270); گراسمن آن را نام خاص دیوی دانسته و تحت اللفظ «دارندهٔ شانه‌های پهن» معنی کرده است (نک Grassmann, 1964, p 1357; idem 1877: II/ 33-34).

(۳) یا «درخشنده»، بنا به تعبیر هینتسه (نک Hintze, 1994, p 237-240, 405).

## منابع

- باقری، مه‌ری (۱۳۷۶)، «گ‌رز، گ‌رز، گ‌رد، ب‌تر: تحوّل چ‌ندگانهٔ یک واژه در زبان فارسی، نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، س ۴۰، ش ۱۶۳، ص ۲۳-۴۵.
- برهان خلف تبریزی، محمّدحسین (۱۳۶۱)، *برهان قاطع*، به تصحیح و تحشیهٔ محمّد معین، تهران: امیرکبیر.
- بنداری، فتح بن علی (۱۹۷۰)، *الشاهنامه*، بتحقیق عبدالوهاب عزام، تهران: مکتبهٔ الاسدی (چاپ افست).
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۲)، *شاهنامهٔ فردوسی*، ترجمهٔ عبدالمحمّد آیتی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- بندھش (۱۳۶۹)، ترجمهٔ مهرداد بهار، تهران: توس.
- بھفر، مه‌ری (۱۳۹۳)، *شاهنامهٔ فردوسی* (تصحیح انتقادی و شرح یکایک ابیات)، تهران: نشر نو.
- خالقی مطلق، جلال (۱۳۸۹)، *یادداشت‌های شاهنامه*، تهران: بنیاد دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- رواقی، علی (۱۳۶۵)، ترجمهٔ فارسی مقامات حریری، تهران: انتشارات مؤسسهٔ فرهنگی شهید محمّد رواقی.
- سرکاراتی، بهمن (۱۳۷۸)، *سایه‌های شکارشده*، تهران: قطره.
- کزّازی، میرجلال‌الدین (۱۳۹۰)، *نامهٔ باستان*، تهران: انتشارات سمت.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶)، *شاهنامه*، به کوشش جلال خالقی مطلق، تهران: بنیاد دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.

- Boyce, M. (1975), *A Reader in Manichaean Middle Persian and Parthian*, Acta Iranica 9, Leiden.
- Gershevitch, I. (1959), *The Avestan Hymn to Mithra*, Cambridge.
- Grassmann, H. (1877), *Rig - Veda*, Vol. 1-2, Leipzig.
- \_\_\_\_\_ (1964), *Wörterbuch zum Rig-Veda*, Wiesbaden.
- Hintze, A. (1994), *Der Zamyā d Yašt*, Wiesbaden.
- Humbach, H. and Pallan R. Ichaporia (1998): *Zamyā d Yasht, Yasht 19 of the Younger Avesta*, Wiesbaden.
- MacDonell, A. A. (1974), *Vedic Mythology*, New York.
- Malandra, W.W. (1973), 'A Glossary of Terms for Weapons and Armor in Old Iranian', *III*, 15, p 264-289.
- Mayrhofer, M. (1976), *Kurzgefaßtes etymologisches Wörterbuch des Altindischen*, vol. 3, Hidelberg.
- Tripp, E. (1970), *The Handbook of Classical Mythology*, London.
- Whitney, W.D. (1971), *Atharva-Veda-Saṁhitā*, 2 vols., 2nd edition, Motilal Banarsidass, Delhi.

## References

- Bagheri, Mehri (1997), "Gorz, Garz, Gard, Be'r: Taḥavvol-e chandgāneh-ye yek vāže dar zabān-e fārsi (Gorz, Garz, Gard, Be'r: The Multiple Evolution of a Word in the Persian Language)", *Journal of the Faculty of Literature and Humanities, University of Tabriz*, vol. 40, no. 163, pp. 23-45.
- Bondāri, Fath ibn 'Ali (1970), *Al-Shāhnāma*, Ed. 'Abd al-Wahhab 'Azzām, Tehran: Maktabat al-Asadi (offset print).
- \_\_\_\_\_ (2003), *Shāhnāmeḥ-ye Ferdowsi (Ferdowsi's Shahnameh)*, Trans. 'Abd al-Mohammad Ayati, Tehran: Anjoman-e Asar va Mafākher-e Farhangi.
- Bondahišn* (1990), Persian trans. Mehrdad Bahar, Tehran: Toos.
- Behfar, Mehri (2014), *Shāhnāmeḥ-ye Ferdowsi: taṣḥīḥ-e enteghādi va sharḥ-e yekāyek-e abyāt (Ferdowsi's Shahnameh: Critical Edition and Line-by-Line Commentary)*, Tehran: Nashr-e Now.
- Borhān Khalaf Tabrizi, Mohammad-Hossein (1982), *Borhān-e Qāṭe'*, Ed. and ann. Mohammad Mo'in, Tehran: Amir Kabir.
- Ferdowsi, Abu'l-Qasem (2007), *Shāhnāmeḥ (The Book of Kings)*, Ed. Jalal Khaleghi-Motlagh, Tehran: Foundation of the Great Islamic Encyclopedia.
- Khaleghi-Motlagh, Jalal (2010), *Yāddāsh-t-hā-ye Shāhnāmeḥ (Notes on the Shahnameh)*, Tehran: Foundation of the Great Islamic Encyclopedia.
- Kazzazi, Mir Jalal al-Din (2011), *Nāmeḥ-ye Bāstān (The Ancient Epistle)*, Tehran: SAMT Publications,
- Ravāqi, 'Ali (1986), *Tarjome-ye fārsi-ye Maqāmāt-e Ḥariri (Persian Translation of the Maqāmāt of al-Ḥariri)*, Tehran: Shahid Mohammad Ravāqi Cultural Institute Publications.
- Sarkārāti, Bahman (1999), *Sāyeh-hā-ye shekār-shodeh (Hunted Shadows)*, Tehran: Qatreh.